

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - چارم اکتوبر ۲۰۱۵

خطاب به هاشمیان: و لعنة الله على الكاذبين!!!

و لعنت خدا باد بر دروغگویان!!!

(قسمت ششم)

درختی که هاشمیان زیر سایه اش نشسته است!!!

ضرب المثل مشهور کابلی، مُشعر بر "بی ننگ" و سایه آن درخت، نزد همه افغانان معلوم است و حاجت به شرح و بیان ندارد. سؤال فقط درینست، که آن "درخت" کدام است و چرا هاشمیان در زیر سایه اش خوش خوشان پناه جُسته و جلوس فرموده است؟؟؟
اگر قسمت چارم این سلسله، که معنون به "هاشمیان - رند این افغان جرمن" است، به نظر خواننده ارجمند رسیده باشد، جواب سؤال را فوراً کشف خواهد کرد!!! مگر هیچ نقص ندارد، اگر اشارتی مختصر در زمینه بکنم:

در آن قسمت از "رندی و اپنی" متقابل "هاشمیان" و "افغان جرمن" حدیث رفته بود؛ بدین معنی:
- هاشمیان با سلاح "استادسازی و استادکاری"، به زعم خویش توانسته است، تعدادی از اعضای سست عنصر افغان جرمن را زیر فرمان و وُدّه خود درآورد!!!
- افغان جرمن که از خدا آرزوی داشتن یک انسان این دهانپاره و بی حیاء را در دل میپوراند، چون چنین شخص لوده ایدالی لابلالی را در وجود "هاشمیان" کشف کرده بود، عمداً خواست خود را "این" اندازد و با ظاهر داریها و ظاهر سازیهای ماهرانه و تملقات سالوسانه دور هاشمیان را چنان خط بکشد، که آن بیچاره محصور و مجبور و مقهور و مغلوب، راه گریز خود را گم کند و راه دگری نداشته باشد، مگر این که زیر سایه درخت افغان جرمن نشسته بماند؛ بری از تمام بلیات ارضی و سماوی و فارغ البال از حملات و تقاضاها و انتظارات و توقعات و ابتلاآت و مشالفات، و اگر هزاران تیر پر خون هم بخورد، آه از جگر به در نیارد!!!

¹ - در مورد ترکیب جدید "استادکار" و خاصیتش، که "استادکاری" بایدش نامید، در پاورقی صفحه آخر قسمت پنجم مفصلاً گپ زده شد. لطفاً بدان مراجعه گردد!!!

در قسمتهای اول و دوم این سلسله دلائل روشن ارائه کردم و تمام اتهامات بیشرمانه و ردیلا نه موجودی به نام "هاشمیان" را رد کردم. اما با وجود عرضه این آیات بیّنات^۲، دیدیم که هاشمیان هنوز بر سر خر جهل خودخواهی و سرتنبگی خود سوار است؛ نه از کرده خود پشیمان گشته است، و نه در فکر این آمده است، که به حیث "انسان" و یا لا اقل به حیث "شبه انسان"، اتهامات بیشرمانه خود را پس گرفته و عذر بخواد. نه تنها از درویشی به نام "خلیل الله معروفی"، بلکه از همه خوانندگانی که آن اتهامنامه اش را خوانده اند. و این کوچکترین کاری بود، که هاشمیان میتوانست بکند!!! این که چرا چنین نکرده است، جوابی دارد، و جواب را قبلاً پیش کشیدم که: هاشمیان چنان در اختیار و زیر سیطره افغان جرمن درآمده، که راه گریزی برایش نمانده است، و مجبور است، به دهل مفتتان افغان جرمن برقصد. او دیگر از خود اختیاری ندارد و قیزه اش را مفتتان افغان جرمن روز به روز مُحکّمتر کش میکنند!!! اما خلیل معروفی، "هاشمیان" - این موجود عجیب الخلقه بی اراده - را چنان سبق بدهد، که افسوس بخورد ازین که چرا از مادر زاده شده است!!! فقط صبر باید بکند - البته نه "صبر ایوب" - تا ثمره حرامکاریهای^۳ خود را بچشد. هاشمیان به مانند "چاهکن"ی که میخواست، برای دیگران چاه بکند، خود را چنان در میان همان چاه خودکنده، گم کرده است، که راه خروجش دیگر از اختیار چاهکن خارج است. و مردم کابلجان همیشه گفته اند، که:

"سر بد، ده بلاي بد!!!"

(سر بد، در بلاي بد!!!)

هاشمیان با حُقم ذاتی و "این بودن" خانه زاد خود، مجال خروج ازین مشالفت خودساخته را از کف داده است، و مجبور است هر آنچه را "استادان ازل" افغان جرمن وی فرمان میدهند، همان را از دل و جان اطاعت بکند!!! و اینست عاقبت انسانهای کورمغز و لجباز و دسیسه ساز، که در آخر عمر و در وقتی که پایشان به لب گور رسیده است، این طور بی پت و بی آبرو و بی پرده و بی عزت گردند!!!

هاشمیان صاحب!

فعلاً دم بگیر، که به زودی باز زیر آتش خواهی آمد!!!

و به رسم انبساط، سخنی هم با آقای حُمري (زمری) جان کاسی:

آقای حُمري کاسی، عزیزی که از مدت هشت نه ماه بدین طرف، گاهگاهی در وبسایت افغان جرمن سطوری را نشر میکند، اینک در رسته طرفداران "هاشمیان" صف بسته و به وی به مانند "امام حاضر" اقتداء کرده است. وی ضمن نوشته مؤرخ ۲۸ سپتمبر ۲۰۱۵ در سایت افغان جرمن،

^۲ - کلمه "آیه" را در قرآن همه شنیده ایم و میدانیم، که معنای "نشانه" و "علامت" را میدهد. با صفت مؤنث "بینه" هم از قرآن آشنا هستیم، که معنای "روشن" را میدهد. وقتی از هردو ترکیب صفت و موصوف ساختیم، کلمه "آیه بینه" میشود. حالا اگر کلمه مؤنث "آیه" را به عربی جمع بندیم، "آیات" میشود و چون بخواهیم صفت "بینه" را برایش استعمال کنیم، مطابق صرف عربی، باید "صفت" را هم جمع بسازیم. ازین رو ترکیب وصفی "آیات بیّنات" را که در قرآن باربار خوانده ایم، به دست می آریم. البته درک موضوعات صرف عربی، برای کسانی نظیر هاشمیان ناممکن است و اگر هاشمیان شش سال هم نان بی نمک بخورد و پیش هزاران ملای کور - نظیر ملا عمر - زانوی تلمذ بزند، شمه اش را در نخواهد یافت. ازین رو باید از همان اول "یک نی و صد آسان" بگوید، و ضرورت دانستن "صرف عربی" را برای زبان دری یکسره نفی کند!!! درین که چرا هاشمیان نسبت به "صرف عربی" نه تنها بیعلاقه است، بلکه نسبت به آن حساسیت نشان میدهد، قصه ای دارد، که باری خود هاشمیان حدوداً نه سال پیش ضمن مکتوبی برایم نوشت و آن نامه را در اختیار دارم. در یکی از قسمتها از آن بیشتر خواهم گفت!!!

^۳ - ترکیب "حرامکار" به کسی اطلاق میگردد، که کشت حرام بکند. و خصلت یک "حرامکار" را چنان که میدانیم، "حرامکاری" است!!!

زیر عنوان "لقب استادی به دو شاعر افغان در بیرون از وطن" چیزهایی را پیش کشیده است، که ذاتاً لازم نبود به حساب آورده شود، اما چون این عزیز من درویش، خلیل الله معروفی، را غیر مستقیم مخاطب ساخته است، مجبور هستم نکات ذیل را از نظر خودش و از نظر کسانی که نوشته اش را خوانده اند، بگذرانم:

وی مینویسد:

«... ولی می رسیم به اینکه آن دوستانی که مسلک ایشان ادبیات است، اگر از نقاط نظر مختلف انتقاد مینمایند، قابل درک و تعمق است، ولی حیرت میروم به کسانی که اصلاً مسلک شان مثل من ادبیات نیست و یکی دوتا را شخصاً با تمام احترام میشناسم باید بگویم که:

به طواف کعبه رفتن به حرم رهم ندادند
که بیرون در چه کردی که درون خانه آیی

فکر میکنم کافیهست که: که سخن نگفته باشی به سخن رسیده باشی.» (نقل کاملاً مطابق به اصل!!!)

این نظر در ذات خود نادرست و عامیانه است، که هرکه در رشته ادبیات تحصیل کرده است، حق نظر دادن در موضوعات ادبی را دارد. چون در جهان بسا کسان در رشته های کاملاً دیگری تحصیل کرده اند، ولی برانزنگی خود را در جاهای دیگر و خارج از رشته تحصیلی و تخصصی خود نشان میدهند. خانم انگلا مرکل - صدر اعظم المان - اصلاً در رشته فزیک درس خوانده است و اندرین رشته دکتورا دارد، مگر خود را چنان با سیاست عیار و آغشته ساخت، که یکی از موفقترین صدراعظمان در تاریخ المان گردید.

استادان طیف اول پوهنتون کابل، مثل استاد عبدالحق بیتاب و استاد خلیل الله خلیلی، هیچ کدام در رشته ادبیات تحصیل اکادمیک نکرده اند، ولی همینها بودند که هزاران فارغ التحصیل ادبیات را در سطوح مختلف به جامعه افغانی تقدیم کردند. همین قسم استادان بنام پوهنتون تهران (دانشگاه تهران) از قبیل بدیع الزمان فروزانفر و سعید نفیسی و رشید یاسمی و غیرهم نیز هیچ کدام نه تحصیل اکادمیک در رشته ادبیات کرده اند و نه کدام لقب اکادمیک دارند، مع هذا هزاران دانشمند و دانشور ادبیات را تقدیم جامعه ایران کردند.

مگر مردمی که در ممالک به اصطلاح دموکراسی در انتخابات رأی میدهند، همه سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی و حقوق و ... تحصیل کرده اند، که اجازه ورود در انتخابات را پیدا کنند؟؟؟

مگر این حق مسلم هر فرد کشورها نیست، که بدون در نظر داشتن درجه سواد و تحصیل، در انتخابات شرکت جسته و رأی خود را بدهند؟؟؟

چرا آقای کاسی حق مسلم و دموکراتیک انسانها را از ایشان میگیرد؟؟؟

چرا آقای کاسی هنر را از روی هنرمند نمره میدهد؟؟؟

چرا هنر را مستقل از هنرمند ارزیابی کرده نمیتواند؟؟؟

اگر این نظر زمردی جان کاسی درست باشد، که تنها تحصیلکردگان رشته ادبیات حق اظهار نظر را در موضوعات ادبی دارند، چرا خود آقای کاسی درین موضوع، که موضوعی کاملاً ادبی است، نظر میدهد؟؟؟

نظر به تیز آقای کاسی اکثریت مطلق قریب به اتفاق کسانی که درین زمینه خاص نظر داده اند، نظرشان باطل است - خواه نظر مثبت داده اند و یا نظر منفی - چون نظردهندگان هیچ کدام در

رشته ادبیات تحصیل نکرده اند، به جز استاد باوقار محمد اسحاق نگارگر. اگر "استاد بزرگوار" زمري جان کاسی؛ یعنی "هاشمیان" را مد نظر بگیرم، در رشته "زبانشناسی" تحصیل کرده و از کدام پوهنتون پس قوله امریکا به اصطلاح PhD گرفته است، ولی معلوماتش در ادبیات بسیار بسیار ناقص و در حصصی از موضوعات ادبی، در سرحد صفر است. درین باره بعداً ضمن قسمتهای مختلف جداگانه جداگانه و به تفصیل سخن خواهم گفت. خواهش از زمري جان کاسی اینست، که تمام قسمتهای این سلسله را به دیده هوش از نظر بگذرانند!!! اما؛ کسانی که در موضوع نظرخواهی رأی مثبت داده اند، هیچ یک و بلااستثناء، رأی مثبت خود را مستدل نساخته است. در حالی که مخالفان هرکدام به رسته خود در زمینه بحث کرده و بعضاً بحث اکادمیک کرده اند!!! این که آقای زمري جان کاسی درین زمینه توجه نکرده است، گناه من و ما نیست. البته میتوان موضوع را منطقاً بیشتر شگافت، ولی همین اندازه را هم کافی می انگارم. زمري جان کاسی در جای دیگر می فرماید:

« آیا لازم است که به استاد پوهنتون وطن خود ما که در زمانش از استادان برجسته بودند و از نظر سن و سال برادر بزرگ ما اند چنین کلمات توهین آمیز راجع ساخته شود، صفت مرد و مردانگی نیست و این کلمات را به صراحت یاد آوری میکنم، که نه در رسم و رواج انسانی، افغانی و دینی ما و شما جایز است... » (نقل کاملاً مطابق به اصل!!!)

اولین سؤالی که در زمینه از زمري جان کاسی میکنم، اینست، که آیا مقاله هاشمیان زیر عنوان "حسادت توأم با زن ستیزی" هاشمیان را خوانده است، که ضمن آن اتهامات بیشرمانه ای را بر من درویش، خلیل الله معروفی، بسته است؟؟؟

– اگر آقای زمري کاسی این اتهامنامه و دروغنامه و قیحانه هاشمیان را نخوانده است، چه طور به خود حق میدهد، در موضوعی که از همه جوانبش معلومات ندارد، تبصره بکند؟؟؟
– ولی اگر آن نوشته سر تا پای دروغ و اتهام و افتراء و بهتان را خوانده است، ولی با وجود آن هم، چنین موقف یکجانبه و غیر منصفانه را اختیار میکند، جای بسیار تأسف است و به حالش باید هزار بار و زارزار گریست!!!

زمري جان کاسی چیزهای دیگری را نیز پیش کشیده و نویسندگان را اندرز پدران میدهد، که به کسی توهین نکنند!!! او با این کار خود در واقع به مجرم و ظالمی به نام "هاشمیان"، میگوید، که جرم و ظلم بکند، ولی حق دفاع را از کسی میگیرد، که در حقش ظلم صورت گرفته است. چرا هاشمیان را سرزنش نمیکند، که با وارد کردن دروغهای شاخدار و اتهامات رذیلانه خود، با حیثیت کسی بازی میکند، که دامنش کوچکترین لکه ای ندارد؟؟؟ پند "حکیمانه" زمري جان کاسی شباهت دارد به این که:

دزد را بگوید، دزدی بکند و صاحبخانه را بگوید، بخواب!!!

یا

به ظالم بگوید، که ظلم بکند و دست مظلوم را بسته کند، و هیچ امکان دفاع را برایش نگذارد!!!

مگر؛

اگر "سید خلیل هاشمیان" از دروغ گفتن و اتهام وارد کردن بر خلق خدا و ارتکاب جرم و گناه کبیره، عار نداشته باشد، چرا "خلیل الله معروفی" حق نداشته باشد، که به هاشمیان جواب دندان شکن بدهد، ولو در هیئت و کسوت دو و دشنام باشد؟؟؟
هیئات و هیبه آقای زمري جان کاسی!

چرا به "استاد بزرگوار تان هاشمیان" گوشزد نمیکنید، که "خلیل الله معروفی" و "زمری کاسی" ضمن یک گروپ هشتاد نفره محصلان افغان در ابتدای جون 1961 عازم چکوسلوواکیا گردیده و بعد از اتمام دوره سه ساله تحصیل در رشته های مختلف تخنیک عسکری در اواسط جون 1964 به وطن عودت کردند؛ و این مقارن زمامداری اعلیحضرت ظاهرشاه بود، نه دوره جمهوریت داوود خان؟؟؟

اگر خبر داشتید - و یا لافل بعد از خواندن قسمتهای مستدل اول و دوم این سلسله حتماً آگاه و مطلع گشته اید - که من درویش، در 27 جولای 1972 در المان غرب رحل اقامت گزیده و از آن پس روی وطن را ندیده ام، چرا به "استاد برگوارتان هاشمیان" نمیگوئید، که "خلیل الله معروفی" در دوره های داوودخانی و خلق پرچم و بلا و بتر دیگر، هرگز در وطن نبوده است و منطقاً نمیتواند در خدمت خلق پرچم درآمده باشد، چه رسد به آن که در اردوی خلق - پرچم خدمت کرده و به رتبه جگرنی رسیده و در خیانات نهمار خلق - پرچم، به شمول ریختن خون هموطنان خود دست داشته بوده باشد؟؟؟

چرا زمری جان کاسی این شهامت را نداشت و ندارد، تا از حق دفاع کند - نه از خلیل معروفی؟؟؟ چه شد آن مردانگی و انسانیت و افغانیت ادعائی زمری جان کاسی، که در برابر ظلم خاموشی اختیار میکند، و بعد به مظلوم نصیحت پدرا نه میکند که خاموش بنشیند و از خود دفاع نکند؟؟؟ مگر از منسوب دانستن کسی به خلق - پرچم، توهین بزرگتری وجود دارد؟؟؟ چرا زمری جان این نکته را درک نمیکند، که انتساب به خلق - پرچم برابر است با هزاران جنایت و خیانت و وطنفروشی؟؟؟

کسی که چنین اتهام ردیلانه ای را به کسی میندد، هرآئینه سزاوار هزاران و ملیونها و ملیاردها توهین و دو دشنام است!!! زمری جان کاسی لطفاً در اصل و گنه موضوع داخل شود و دیگر از دلک گرم خود گپ نزنند!!!